

تأملی معرفت‌شناختی بر جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران

علیرضا جوادی،* ابراهیم توفیق**

چکیده

موضوع مورد نظر این مقاله «معرفت‌شناسی جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران» است. در واقع، با نگاهی پروبلماتیک به این رشته دانشگاهی، مقاله در پی تأملی در وضعیت آن برای فهم شرایطی است که منجر به تکوین یا عدم تکوین سنت فکری حاکم بر جامعه‌شناسی آکادمیک شده است. روش‌شناسی پژوهش کیفی است: ابتدا به‌شیوه استقرا از تکنیک مصاحبه عمیق با استادان منتخب بهره گرفته، سپس با استفاده از روش نظریه مبنایی داده‌های خود را استخراج و به فراتحلیل نظرات استادان پرداخته است. یافته‌ها و مفاهیم مشترک در آرای استادان جامعه‌شناسی بیانگر آن است که ساختار جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران از نظم و منطق خاصی برخوردار است، چنان‌که علی‌رغم فقدان پارادایم، سنت اندیشگی، مکتب، رویکرد و روش‌های مطرح در جامعه‌شناسی جهانی، سازوکارهای بازتولید خود را درون این نظم ساختاری کاملاً شناخته و با قدرت اعمال می‌کند، به‌طوری که قادر بوده کنشگران (استادان) آگاه این حوزه را با وجود دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضاد، آن‌گونه درون خود جذب و هضم کند که در راستای اهداف و ارزش‌های غایی ساختار هدایت شوند، یعنی پذیرش و توقف در منطق گذار به مثابه منطق حاکم بر ذهن کنشگران عرصه جامعه‌شناسی. «گذار» هم توصیف نامتین وضعیتی نامطلوب است و هم بیان خوشبینانه رسیدن به آینده‌ای مطلوب و در هر حال روکنشی ایدئولوژیک بر لحظه حال که خارج از دیدرس نقد قرار می‌گیرد. تبلور این منطق را می‌توان در پوزیتیویسم ناقص حاکم بر جامعه‌شناسی و ترویج فرمالیسم موجود مشاهده کرد.

کلیدواژه‌ها: معرفت‌شناسی، پروبلماتیک وضعیت جامعه‌شناسی، ساختار معرفتی، جامعه‌شناسان.

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی kamranjavadi75@gmail.com

** دکتری و مدرس جامعه‌شناسی ebrahim_towfigh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۲۱ تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۲۰

مسائل اجتماعی ایران، سال سوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۹۱: ۵۹-۸۳

مقدمه، طرح مسئله و رویکرد نظری

تلاش برای تولید دانش در جوامع صورت یکسانی ندارد. در برخی کشورها این تلاش‌ها سازمان‌یافته‌تر است و بر مبنای اصولی منطقی صورت می‌گیرد. در برخی دیگر اساساً تولیدی صورت نمی‌گیرد و در برخی نیز تلاش‌ها پراکنده و تولید محدود است. جامعه‌شناسی نسبت به رشته‌های دانشگاهی دیگر وضعیت خاصی دارد. در تحقیقات جامعه‌شناسی پرسشی مطرح است که موضوع آن پدیده اجتماعی است. فارغ از آنکه آیا می‌توان به‌راحتی پدیده‌های اجتماعی را شناخت، فهم کرد و درباره آن‌ها مفهوم‌سازی کرد. در این مقاله هدف آن است که به چستی این پدیده یعنی جامعه‌شناسی آکادمیک به روش خود آن بردازیم تا بتوانیم به فهمی معرفت‌شناختی از وضعیت این رشته آکادمیک در ایران دست یابیم.

پروبلماتیک وضعیت جامعه‌شناسی ایران در نظر استادان و صاحب‌نظران، ناظر بر این است که جامعه‌شناسی به‌عنوان علم با خاستگاه نظری و فلسفی، اسلوب‌ها و روش‌های منطقی و نظریاتی که در پیوند با زندگی اجتماعی و واقعیت آن باشد، محقق نشده است. از این رو، قادر به شناخت پدیده‌های اجتماعی و مفهوم‌سازی آن‌ها نیست که در نهایت بتواند درباره وضعیت جامعه نظریه‌پردازی کند.

پژوهش‌ها و بررسی‌های انجام گرفته در این زمینه را می‌توان در قالب دو رویکرد اصلی طبقه‌بندی کرد:

رویکرد نظری: در این رویکرد بحث در شرایط امتناع اندیشه، منطق امتناع و طرح پرسش از شرایط امکان و حصول علم به‌طور عام و جامعه‌شناسی به‌طور خاص است که درون یک دستگاه معرفت‌شناختی مبتنی بر تأمل فلسفی قرار می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۷۴؛ مرادی، ۱۳۸۹).

رویکرد عملی: رویکردی که به مسائل سازمانی و عملی موجود در جامعه‌شناسی، عناصر اصلی و فرعی تشکیل‌دهنده نظام علم، عوامل مؤثر بر فرایند توسعه نظام علم و نیز روابط میان این عناصر در ابعاد درونی و بیرونی پرداخته و عوامل فوق را در سطوح خرد، میانه و کلان بررسی می‌کند (اباذری، ۱۳۷۷؛ ادریسی، ۱۳۷۸؛ ذاکر صالحی، ۱۳۸۴؛ ارمکی، ۱۳۷۴، ۱۳۷۸؛ توسلی، ۱۳۸۰؛ رفیع‌پور، ۱۳۸۱؛ شارع‌پور، ۱۳۸۶؛ صدیق‌سروستانی، ۱۳۸۰؛ فاضلی، ۱۳۹۰؛ قائم‌مقامی، ۲۵۳۶؛ قانع‌راد، ۱۳۸۵، ۱۳۷۹؛ منصوری، ۱۳۸۴؛ میرسپاسی، ۱۳۸۱).

وجه مشترک دو رویکرد فوق، نگاه پروبلماتیک به وضعیت جامعه‌شناسی در ایران است.

با وجود رویکردهای مختلف، به نظر می‌رسد که استادان و صاحب‌نظران در این گزاره توافق دارند که جامعه‌شناسی ما در وضعیت کنونی قادر به ایفای نقش اصلی خود، یعنی شناخت امر اجتماعی، نیست. از این رو، این پرسش مطرح می‌شود که با چه پدیده‌ای روبه‌رو هستیم و منطق حاکم بر آن چیست؟ این مقاله قصد دارد از زبان و متون کنشگران این عرصه، داده‌هایی را استخراج کند تا از این طریق بتوان جامعه‌شناسی در ایران و منطق حاکم بر آن را شناخت و به نوعی به سنخ آرمانی جامعه‌شناسی در ایران دست یافت یا به آن نزدیک شد. به این منظور، در ابتدا می‌بایست هر یک از این رویکردها مشخص و در قالب‌های معینی دسته‌بندی شود و پس از آن یکی از این رویکردها نقطه عزیمت تحقیق قرار گیرد و ضمن تعلیق،^۱ تأیید یا ابطال آن تنها به‌عنوان پیش‌فرض تحقیق در نظر گرفته شود.

از آنجا که به نظر ما توضیح ساختاری^۲ قادر به درک و شناخت وضعیت موجود نیست، می‌بایست به توضیح بنیادی‌تری در دستگاه جامعه‌شناسی معرفت پرداخت و برای حصول به جامعه‌شناسی معرفت نیز نیاز به طرح مفاهیمی است که ناظر بر چگونگی ادراک وقایع توسط جامعه‌شناسان است. یعنی ذهن کنشگران را باید موضوع جامعه‌شناسی معرفت قرار داد.

اما بر اساس چه مبنایی می‌توان ذهن کنشگران (جامعه‌شناسان ایران) را معرفت‌شناسی کرد؟ «ورنر اشتارک کار اصلی جامعه‌شناسی معرفت را آن می‌داند که تأثیر مشارکت آدمی در حیات اجتماعی را بر معرفت و اندیشه و فرهنگ بررسی کند و پس از احراز وجود این تأثیر، به تعیین چگونگی آن همت گمارد. او جامعه‌شناسی معرفت را صرفاً یک رشته فلسفی ماهوی نمی‌داند، بلکه آن را ابزاری تحلیلی برای آن دسته از علوم توصیفی که با فراورده‌های مشاهده‌پذیر ذهن سروکار دارند قلمداد می‌کند. اشتارک بر آن است که جامعه‌شناسی معرفت

^۱ اپوخه (epoche) مفهومی روش‌شناختی است که ادموند هوسرل در مطالعات پدیدارشناختی به کار می‌برد. مراد از اپوخه کردن آن است که پژوهشگر باید هرگونه تصور، باور و اعتقادات قبلی را درباره پدیده مورد مطالعه رها کند یا در پرانتز قرار دهد و هیچ‌گونه نگرش و تعبیر از قبل موجود و از پیش تعیین شده‌ای را در برابر اشیا و پدیده‌ها نداشته باشد تا طی مطالعه خود بتواند به جوهر آگاهی دست یابد.

^۲ توضیح ساختاری در اینجا ناظر به تحقیقاتی است که در سطح سازمان توقف کرده و تنها به بررسی صورتی ساختار و ویژگی‌های آن، بدون هرگونه توجه پدیداری یا معرفت‌شناختی، معطوف است.

تاریخ‌نگاران یا انسان‌شناسان را قادر خواهد ساخت تا به فهم عمیق‌تر واقعیت‌های تاریخی دست یابند» (علیزاده، ۱۳۸۳: ۲۹). مرتن نیز پرسش اصلی‌اش را درباره شرایط اجتماعی نهادی‌شدن علم مدرن و افتراقی‌شدن نهادهای علمی مطرح می‌کند. «اصالت معرفت‌شناسی در این است که همزمان جنبه‌های معرفت‌شناختی، تاریخی و جامعه‌شناختی توسعه شناخت علمی را مد نظر قرار می‌دهد و از این لحاظ، سنت جامعه‌شناسی علم و جامعه‌شناسی شناخت را تکمیل می‌کند زیرا این رشته‌های علمی گاهی از جنبه‌های معرفت‌شناختی تولید جهل می‌کنند و بیشتر بر روابط میان عوامل اجتماعی و چگونگی شناخت تأکید می‌ورزند» (بودون، ۱۳۸۵: ۴۵۱).

در این پژوهش مراد از جامعه‌شناسی معرفت بیشتر در معنایی که لاکاتوش به کار می‌برد یک برنامه علمی است، یعنی مجموعه‌ای از پرسش‌ها و رهنمودهای روش‌شناختی به منظور مطالعه «تعیین‌کننده‌های اجتماعی شناخت و به‌ویژه شناخت علمی (لاکاتوش، ۱۹۷۰: ۹۱-۱۹۶).

در بین صاحب‌نظرانی که جامعه‌شناسی در ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند، جواد طباطبایی در پرسشی معرفت‌شناختی، به بحث از شرایط امتناع علم پرداخته است. وی در کتاب *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی در ایران* در فصلی با عنوان «درباره بنیاد نظری علوم اجتماعی» می‌نویسد: «علوم اجتماعی جدید به دنبال تحولی در مبانی معرفتی در فلسفه جدید تأسیس شد و از این حیث، بحث معرفت‌شناسی در علوم اجتماعی دارای اهمیت بسیاری است. عمده‌ترین علت عدم پیشرفت علوم اجتماعی در کشورهایی نظیر ایران را نیز باید در بی‌توجهی یا بهتر است بگوییم در امتناع از توجه به همین مبانی جستجو کرد. از زمانی که در آغاز تأسیس دانشگاه تهران، جامعه‌شناسی به‌عنوان دانشی مستقل مورد تدریس قرار گرفته... در وضعیت علوم اجتماعی در ایران دگرگونی محسوسی صورت نگرفته است، زیرا جامعه‌شناسی در شرایطی به نظام دانشگاهی ایران وارد شد که مبانی معرفتی فلسفه قدیم حتی در نزد صاحبان کرسی‌های علوم اجتماعی جدید، اصول مسلم معرفت‌شناسی بود». وی در ادامه و در بحث از شرایط امتناع می‌نویسد: «مبنای فلسفه در دوره اسلامی، به تبع دریافتی که فیلسوفان اسلامی از فلسفه دوره یونانی پیدا کرده بودند، به نوعی از اصالت واقع یعنی رئالیسم تأسیس شده بود و بنابراین از بنیاد با فلسفه غربی در تعارض بود» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۱۵).

در فرض طباطبایی ذهن جامعه‌شناسان ایرانی همچون ابن خلدون مبتنی بر رئالیسم خام است، برخلاف اگوست کنت که دانش نو‌بنیاد خود، جامعه‌شناسی، را مبتنی بر نتایج علوم طبیعی زمان خود و با آگاهی از تمایز اساسی اندیشه فلسفی قدیم و اندیشه علمی جدید مطرح می‌کند، طباطبایی در توضیح جامعه‌شناسی کنت، دور‌کیم، وبر و مارکس بر آن است تا به این موضوع اساسی اشاره کند که هریک از جامعه‌شناسان فوق در حالی که به‌لحاظ روش‌شناسی و مکتبی تفاوت‌هایی دارند، وجه اشتراک آن‌ها سوژه یا فاعل شناسا بودنشان است که نقش تعیین‌کننده دارد و نسبت به واقعیت واجد اصالت است. بنابراین، تأکید طباطبایی بر علم مدرن و پسا‌کانتی است که در آن سوژه محوریت دارد، سوژه‌ای که واقعیت را بر اساس ایده مفهومی برمی‌سازد.

پس از توضیح اجمالی فرض طباطبایی درباره وضعیت جامعه‌شناسی در ایران، لازم است به این نکته اشاره شود که می‌توان پیش‌فرض این تحقیق را بر مبنای فرض طباطبایی گزینش و هدایت کرد. لیکن لازم است یادآوری شود که به هیچ روی فرض ایشان بنیاد و اساس این پژوهش قرار نخواهد گرفت زیرا: ۱. طباطبایی در سطحی عام به توضیح وضعیت اندیشگی و علوم اجتماعی در ایران می‌پردازد و بدون اشاره به موارد خاص دست به نتیجه‌گیری می‌زند. ۲. خود طباطبایی نیز معتقد است که تأملات وی فلسفی است و از هرگونه تحلیل جامعه‌شناختی فاصله می‌گیرد. ۳. طباطبایی فرض خود را، مبنی بر اینکه ذهن متفکر ایرانی مبتنی بر رئالیسم خام است، در توضیح شرایط امتناع مطرح می‌سازد، لیکن به اثبات این فرض نمی‌پردازد. از این رو، در این مقاله همان‌طور که اشاره شد فرض طباطبایی را تنها پیش‌فرض خود قرار داده‌ایم و با تأملی جامعه‌شناختی در دستگاه معرفت‌شناسی در پی این پرسش خواهیم بود که چه منطقی بر ذهن جامعه‌شناس ایرانی حاکم است؟ آیا جامعه‌شناسی در ایران مبتنی بر تفکر مفهومی صورت گرفته است؟ یکی از ویژگی‌های تفکر مفهومی این است که از بطن یک فاعل شناسای مشخص، اصلی را مبنای قرار داده و از آن مبنای روندی منطقی، مفاهیم را از هم استنتاج می‌کند و همواره بر این امر تأکید دارد که مفاهیم در یک سنت خاص بسط و گسترش می‌یابند و دارای تاریخ معینی هستند و اگر نیاز به مفاهیم نو باشد، منطق، حدود و دامنه شکل‌گیری و بسط مفهوم جدید را توضیح می‌دهد. با این تعریف، وضعیت جامعه‌شناسی در ایران چگونه است؟ پرسش طباطبایی پرسشی در سطح عام و فلسفی است و از هرگونه

تحلیل تجربی و جامعه‌شناختی عاری است، لیکن این پژوهش قصد دارد تا از سطح عام فاصله بگیرد و در سطحی تجربی به معرفت‌شناسی وضعیت جامعه‌شناسی در ایران بپردازد. از دیگر موارد افتراق این پژوهش با دیدگاه طباطبایی آن است که طباطبایی مشکل علوم اجتماعی را از اساس فقدان آکادمی در ایران دانسته و معتقد است دانشگاه به‌عنوان نهاد تولید علم در ایران وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۰۷-۱۱۰). اما نقطه عزیمت این تحقیق پذیرش این فرض است که در ایران نهاد آکادمی وجود دارد، پس باید به چگونگی حیات و تداوم آن پرداخته شود.

با این پژوهش امیدواریم گامی اولیه، و احتمالاً پرخطا، در جهت بسط معرفت‌شناسانه مباحث «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» برداشته باشیم.

روش‌شناسی

برخلاف ابهام رایج، روش‌شناسی به معنای فنون بررسی تجربی و تحلیل داده‌ها نیست (بودون و بورکیو، ۱۳۸۵: ۳۷۵)، بلکه منظور از آن مطالعه منظم و منطقی اصولی است که راهنمای پژوهش علمی واقع می‌شوند. این تعریف از روش‌شناسی با تعریفی که فلاسفه آلمانی کانت و شلینگ و وبر از روش‌شناسی دارند همخوانی دارد (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۴۶۸).

روش‌شناسی تفسیری

روش‌شناسی تفسیری در علوم انسانی به مباحث نظری ماکس وبر متکی بوده و به هرمنوتیک (تأویل‌گرایی) نزدیک است. در این دیدگاه جهان اجتماعی مستقل از آگاهی انسان وجود ندارد و از قبل تعیین شده نیست که محققان آن را کشف کنند. درک زندگی، که از کنش متقابل معنادار انسان‌ها خلق می‌شود، متکی بر نظام معانی افراد در هر نظام اجتماعی است. زندگی اجتماعی آنچنان که افراد آن را تجربه می‌کنند و به آن معنا می‌بخشند موجودیت می‌یابد (نیومن، ۱۹۹۷: ۵۰). بنابراین، هویت واقعیت بستگی به تعریفی دارد که افراد از آن به‌عمل می‌آورند.

این روش قاعدتاً به سراغ تحلیل و تبیین پدیده‌هایی می‌رود که بنا به ماهیت اندازه‌پذیر نیست و امور انسانی را با روش‌هایی مورد بررسی قرار می‌دهد که «به تفهم و درک از درون از

یک سو، و شناخت استقرایی و گاه قابل تعمیم محدود از سوی دیگر متکی است» (ایمان، ۱۳۸۸: ۱۶۴).

در مورد فرضیه از آنجا که «در روش کیفی پژوهشگر به آزمون فرضیه‌ای نمی‌پردازد، و فرضیه ساختارمند و از قبل تعیین شده‌ای را به شکل مرسوم روش کمی در ذهن نمی‌پروراند، در نتیجه اطلاعات به دست آمده، نتایج پژوهش را هدایت و فرضیه‌ها را شکل می‌دهند. لذا فرضیه‌آزمایی هدف روش کیفی نیست» (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۱۹۲). بنابراین از ارائه فرضیه در مراحل مقدماتی پرهیز شده است. لیکن در ابتدای کار، نظرات و فرضیات صاحب‌نظران را مطرح و فرض طباطبایی را مبنای پیش‌فرض خود قرار دادیم.

از میان روش‌های تجزیه و تحلیل اطلاعات با رویکرد کیفی، نظریه مبنایی انتخاب شد. نظریه مبنایی عبارت است از آنچه که به طور استقرایی از مطالعه پدیده‌ای به دست می‌آید و نمایانگر آن پدیده است (استراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۲۲).

علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات زمینه‌ای به شیوه استقرایی، با توجه به هدف پژوهش، یعنی معرفت‌شناسی ذهن کنشگران جامعه‌شناسی، نیاز بود تا به کلیتی از این اذهان دست یافت تا بر مبنای آن بتوان سنخ آرمانی جامعه‌شناسی در ایران را ترسیم کرد یا به آن نزدیک شد. ابتدا با استفاده از تکنیک مصاحبه عمیق به گردآوری داده‌ها پرداختیم و پس از جمع‌آوری اطلاعات و کدگذاری داده‌ها در سه مرحله: کدگذاری باز، محوری (جداول) و انتخابی، به فراتحلیل نظرات استادان برای مشخص کردن وجوه تشابه و تمایز تحلیل‌ها و همچنین دستیابی به کلیت معرفت‌شناختی دست زدیم.

بر اساس رهیافت‌های هشت‌گانه فراتحلیل، رهیافت‌های دوم، پنجم و ششم ریتزر (۱۳۷۴: ۶۲۹) مناسب‌ترین رهیافت‌ها در این تحقیق به شمار می‌آید. رهیافت دوم فرانظری، از اجتماع نظریه‌پردازان به سطح خرد روی آورده و بر افراد نظریه‌پرداز تأکید می‌ورزد و آموزش، وابستگی نهادی، الگوهای کاری و جایگاهشان را در چارچوب رشته جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌دهد. رهیافت پنجم بر گروه‌های نسبتاً کوچکی از نظریه‌پردازان تأکید دارد که پیوندهای مستقیمی با یکدیگر دارند. رهیافت ششم به سطح کلان‌تر بازمی‌گردد تا جامعه گسترده‌تر و تأثیر آن را بر نظریه‌پردازی جامعه‌شناسی بررسی کند؛ بنابراین، به جنبه‌های مشترک نظری گروه‌های انتخاب‌شده و جایگاهشان در چارچوب رشته جامعه‌شناسی، در

سطوح کلان و گسترده، یا همان ساختار جامعه‌شناسی آکادمیک می‌پردازد. بنابر رهیافت‌های فراتحلیل، با توجه به ذهنیت غالب کنشگران و فهم آنان از علم جامعه‌شناسی، به انطباق رویکرد عملی آنان با پارادایم‌های نظری خواهیم پرداخت تا منطق کنش در میدان جامعه‌شناسی را باز یابیم.

پس از انجام فراتحلیل و جمع‌بندی کلیت مفاهیم به‌دست آمده، برای شناخت این پدیده و منطق حاکم بر آن، میان این مفاهیم و ساختار جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران ارتباط برقرار کردیم. بر اساس هدف اولیه تحقیق، یعنی دستیابی به شناخت جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران و منطق حاکم بر آن، تلاش کردیم با رویکرد معرفت‌شناختی به فهم منطق ساختار جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران نزدیک شویم و به نوعی سنخ آرمانی این پدیده را در ایران ترسیم کنیم.

جمعیت مورد مطالعه

با توجه به مباحث فوق در این تحقیق برخی از استادان که در حوزه جامعه‌شناسی در ایران صاحب نظر هستند انتخاب شده‌اند که به معرفی آن‌ها می‌پردازیم؛
دانشگاه تهران: دکتر تقی آزاد ارمکی، دکتر یوسفعلی اباذری، دکتر حسین کچوئیان
دانشگاه علامه طباطبائی: دکتر نعمت‌الله فاضلی، دکتر محمد عبداللهی
دانشگاه آزاد اسلامی: دکتر حسین ابوالحسن تنهایی
انجمن جامعه‌شناسی ایران: دکتر محمدامین قانع‌راد
مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی: دکتر مقصود فراستخواه

یافته‌های تحقیق

مصاحبه با صاحب‌نظران در دو بخش پرسش‌هایی از تجربه زیسته در آکادمی و همچنین بررسی وضعیت نهاد آکادمی، به‌عنوان پرسش‌های مبنا در نظر گرفته شد که در فرایند مصاحبه عمیق و از خلال پرسش و پاسخ‌ها توانستیم به منطق ذهن ایشان نزدیک شویم و تاحدودی به معرفت‌شناسی ذهن صاحب‌نظران بپردازیم.

در کدگذاری باز آرا و نظرات استادان جامعه‌شناسی از بطن تجربه زیسته ایشان درباره موضوعاتی چون علل و انگیزه انتخاب علوم اجتماعی برای تحصیل؛ پارادایم، رویکرد و سنت

فکری دانشگاه محل تحصیل در ایران و خارج از کشور؛ دیدگاه، رویکرد و پارادایم خود استادان؛ نحوه اجرای رویکرد خود در آموزش و پژوهش؛ و همچنین جریان تولید علم، وضعیت جامعه‌شناسی در ایران؛ بررسی محتوایی و ساختاری کاستی‌ها، موانع و تنگناها و دستاوردها و راهکارها؛ بررسی جامعه‌شناسی ایران در مقایسه با جامعه‌شناسی جهانی؛ بحران جامعه‌شناسی؛ آینده جامعه‌شناسی؛ جامعه‌شناسی بومی؛ عملکرد جامعه‌شناسان؛ تعاملات و ارتباطات و همکاری‌های علمی استادان با رویکردهای مختلف؛ وضعیت نقد و نقادی علمی و مجادلات قلمی درون و بیرون پارادایمی و... به مفاهیمی رسیدیم که بین ایشان از وجوه اشتراک و افتراقی برخوردار است که در فراتحلیل نهایی می‌تواند مؤثر واقع شود. این مفاهیم عبارت‌اند از: آکادمی، مبانی یا بنیان‌های فکری و اندیشگی، الگو، پارادایم، رویکرد و روش و مفهوم گذار که در این بخش به طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازیم.

بازنمایی مفاهیم آکادمی، مبانی یا بنیان‌های فکری و اندیشگی، الگو، پارادایم، روش‌شناسی و رویکرد، تلفیق، کنش، وضعیت گذار در بیان استادان جامعه‌شناسی در جدول کدگذاری محوری:

۱. آکادمی

«آکادمی»	
غرب از دل سنت‌های خود و بر مبنای آن‌ها در فرایندی ششصد ساله کلیساها را به دانشگاه تبدیل کرد و بر اساس همان الگوها، دانشگاه‌ها را توسعه داد. ما در مراحل اولیه شکل‌گیری یک حرکت تمدنی هستیم.	کچوئیان
آکادمی ما همچون جامعه در مرحله بازی‌های ساده یا کمتر سازمان‌یافته (مید) قرار دارد.	تنهایی
دانشگاه در خلأ حرکت می‌کند و هیچ تعریفی از جایگاه و کارکرد خود ندارد. همه‌چیز در آکادمی هرز ^۱ و هرج و مرج ^۲ محض است، بنابراین دانشگاه ویست (هرز) تولید می‌کند.	اباذری
دانشگاه وجود دارد، اما دچار یک نوع صعوبت ساختاری است. مسائل بیرون از آکادمی: تصاحب دانشگاه‌ها توسط دولت و ایدئولوژی، سیاست. مسائل درونی: آکادمی فراستخواه	

¹ Waste

² Chaos

صعوبت ساختاری را درون خود بازتولید می‌کند.	
دانشگاه وجود دارد، اما مشکلات در سطح: ۱. سازمان ۲. اجتماع علمی ۳. مقررات و ضوابط دانشگاه به‌عنوان یک سازمان علمی ۴. تأثیر عوامل بیرونی بر سازمان دانشگاه وجود دارد.	قانع‌راد
در تأسیس دانشگاه سه فلسفه وجود داشته است: ۱. تربیت انسان مدرن، شهروند آگاه و وظیفه‌شناس ۲. تربیت متخصص ۳. محلی برای گذران زندگی. دانشگاه در ایران فاقد صورت‌های فوق است.	آزادارمکی
هرچند ساختار مدیریت دانشگاهی به خاطر تمرکز و تصمیمات بوروکراتیک آن مورد نقد است، یک وضع متوسط رو به‌خوبی دارد. دانشگاه به‌خاطر سرنوشت سیاسی و دخالت‌های دولت و مراکز رسمی، در ایران آسیب‌پذیر است.	عبداللهی
دانشگاه کارکردهای خود را ندارد: ۱. تولید علم. ۲. تربیت نیروی متخصص. وضعیت درونی دانشگاه بسیار پرولماتیک است.	فاضلی

۲. بنیان‌های فکری و اندیشگی

«بنیان‌های فکری و اندیشگی»	
ما دیانتی و فرهنگی داشتیم که یک مرحله شکوفایی داشته است و در این مرحله منحنی شده است. دانشگاهی‌ها هیچ نسبتی با ساختار معرفتی خودشان ندارند.	کچوئیان
می‌توان بر مبنای آثار دینی و فلسفی خود با نگاه جامعه‌شناسی به شناخت علمی رسید.	تنهایی
بحث از مبانی مزخرفاتی بیش نیست که در ایران راه انداخته‌اند. امتناع تفکر و اندیشه، همه ناشی از عقب‌ماندگی‌های پرمیتو است، زمانی که ما چیزی در جهان بودیم، با نهضت ترجمه شروع شد.	اباذری
همان‌طور که در غرب، ارسطو را کشف مجدد کردند، ما نیز باید با ایستادن بر شانه غول‌ها یعنی ابن مسکویه، فارابی، بیرونی و غیره بتوانیم به تأویلی جدید دست یابیم و این یعنی ادغام افق‌ها.	فراستخواه
جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران و بررسی نهضت شعوبیه بیانگر توجه ویژه به مبانی است.	قانع‌راد
ارجاع مکرر به بنیان‌هایی که معلوم نیست چیست موجب فروپاشی مکرر جامعه‌شناسی می‌شود. اگر جریان فکری و اندیشگی متفکران مسلمان در ایران تقویت می‌شد امکان فهم تحولات فرهنگی و دینی نیز فراهم می‌شد.	آزادارمکی

عبداللہی	بحثی را مطرح نکردند
فاضلی	تأکید بر جوان بودن جامعه‌شناسی

۳. پارادایم، رویکرد، روش

	«پارادایم، رویکرد، روش»
کچوئیان	در علوم اجتماعی و انسانی، جز در سطح، با این مقولات تماس نداریم. فقط مصرف کننده‌ایم. شاید با تسامح بتوان گفت نوعی پوزیتیویسم ناقص در دانشگاه داریم.
تنهایی	فقدان رویکرد و پارادایم: این کمی‌زدگی غالب پوزیتیویستیک نیست ولی در آن ریشه دارد، هنوز جامعه‌شناسان جامعه‌شناسی تفسیری امریکایی را نمی‌شناسند.
اباذری	دانشگاه‌های ایران فاقد رویکرد و پارادایم هستند. هیچ‌یک از دانشگاه‌ها مبتنی بر طرح تحقیقاتی مشخص کار نمی‌کنند. کارهای تحقیقاتی آمار است و توضیح آن و این جامعه‌شناسی نفرت‌انگیز است.
فراستخواه	بیشتر نقالی داریم تا جامعه‌شناسی. دوگانگی میان گفتارها و دیسکورس، با کانتکس وجود دارد، گپی است میان تکست و کانتکس، کانتکس‌های ما خیلی متصلب است. هنوز به علم سبک دو نرسیده‌ایم.
قانع‌راد	جامعه‌شناسی آکادمیک، انتقادی، مردم‌مدار و سیاسی داریم، ولی هر کدام ضعف‌هایی دارد. اجتماع علمی و پارادایم یا برنامه پژوهشی از هم جدایی‌ناپذیرند بنابراین تا اجتماع علمی شکل نگیرد، برنامه پژوهشی هم وجود ندارد.
آزادارمکی	پارادایم مسلط بر اندیشه اجتماعی و توسعه در ایران پارادایم عقب‌ماندگی است. به‌طور کلی ویژگی همه رویکردهای موجود: ۱. فقدان تصویری روشن از ایران و تاریخ ایران، ۲. درک کلی از جامعه، ۳. جهت‌گیری خاص سیاسی، ایدئولوژیک و یکسویه همه رویکردها. فقدان شکل‌گیری حوزه‌های فکری و پارادایمی رمز اصلی نارسایی در جامعه‌شناسی ایرانی است.
عبداللہی	با توجه به معیارها، به لحاظ پارادایمی دچار آنومی معرفت‌شناختی هستیم که علت آن فردگرایی خودخواهانه و جمع‌گرایی خاص‌گرایانه است. چون در جامعه و در سطح کلان دچار آنومی هستیم در سطوح میانه و خرد نیز دچار آنومی معرفت‌شناختی هستیم.
فاضلی	تخصصی شدن رشته‌ها؛ مجلات و یک تقسیم کار پیچیده در حال شکل‌گیری است. جامعه‌شناسان ایرانی به جامعه ایرانی می‌اندیشند و مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی می‌کنند.

۴. دیدگاه، رویکرد و پارادایم استادان

«دیدگاه، رویکرد و پارادایم خود»	
اندیشه اجتماعی، مطالعات نظری و فلسفه اجتماعی همچون پارسونز، فوکو و هابرماس / جامعه‌شناسی تاریخی. جامعه‌شناسی تجربی	کچوئیان
تلفیق گرا. غریب‌وزیتیو. فرانکفورتی. نگاه متعهدانه چپ. فروم، وبر، مید، مارکس، بلومر نگاه معرفت‌شناختی به هستی که از عرفان آموخته‌ام.	تنهایی
تحت تأثیر سنت انتقادی سنت زیمل - بنیامین و آدورنو، هورکهایمر و هابرماس انتقادی، هرمنوتیکی جایی میان فلسفه و نظریه اجتماعی.	اباذری
تلفیق گرا، عقلانیت انتقادی / ساختارگرا / ساختاری شدن (عاملیت ساختار)	فراسخواه
دو گانه‌نویس: هم کمی و هم کیفی	قانع‌راد
رویکرد نظری / ماتئوری / رویکرد ریتزری، جامعه‌شناسی تاریخی، رویکرد وبری	آزادارمکی
تلفیقی (تلفیق نظم و تضاد. خرد و کلان) نقد پارادایم‌های خرد	عبداللهی
روش‌شناختی قائل به روش‌های کیفی: تحلیل گفتمان، تحلیل نشانه‌شناختی، تحلیل محتوای کیفی. به‌لحاظ ساختار فکری نگاهی معناکاوانه، در حوزه فرهنگ معاصر ایران و در دانشگاه بیشتر تفسیری و تفهیمی.	فاضلی

۵. جریان اندیشگی

«جریان اندیشگی: وضعیت گذار در بیان استادان جامعه‌شناسی»	
ما در مرحله گذار قرار داریم. مسیر گذار ما به سمت علوم انسانی مبتنی بر معیارهای دینی و اسلامی است.	کچوئیان
هنوز در دوره پیشامدرن به سر می‌بریم و حتی در گذار هم نیستیم.	تنهایی
بحثی نداشتند	اباذری
وضعیت ما یک وضعیت فازی و مبهم است. فرایندی در حال شکل‌گیری یک نوع جامعه در حال گذار بسیار متحرک، وضعیت جریان اندیشه نیز دچار همین وضعیت است. به هر حال در حال گذاریم. یک نوع آندر کانستراکشن هستیم.	فراسخواه
در مرحله گذار حرکت می‌کنیم.	قانع‌راد
جامعه‌شناسی همچنان در دوره استقرار و تأسیس در ایران سیر می‌کند. دوره نوجوانی و جوانی است.	آزادارمکی
در مرحله گذار حرکت می‌کنیم.	عبداللهی
جامعه‌شناسی ایران بعد از انقلاب اسلامی متولد شده و دوره نوجوانی خود را طی کرده که وارد مرحله جوانی شود و بتواند نقادی، تحلیل و تولید دانش کند.	فاضلی

تحلیل یافته‌ها یا گزارش ما از جامعه‌شناسی آکادمیک

تبیین پدیده اجتماعی همیشه مفروض است به گزارش‌دادن کنش‌های فردی‌ای که آن را تشکیل داده‌اند. وبر این کنش‌ها را قابل فهم و به‌طور مشروع عقلانی توصیف می‌کند؛ همه کنش‌هایی که مستقیماً قابلیت تحلیل جامعه‌شناختی دارند می‌توانند به کنش‌های قابل فهم تحویل شوند مشروط بر اینکه آن‌ها را در ارتباط با: (۱) وضعیت کنشگر؛ (۲) راهبردهای فعلی‌اش؛ و (۳) تکوین این راهبردها در نظر بگیریم (وبر، ۱۳۸۰: ۱۵).

بنابر نظر وبر، کنش هرگز نتیجه مکانیکی جامعه‌پذیری نیست و برای فهمیدن آن باید نیت و انگیزه‌های کنشگر و نیز وسائلی را که او در اختیار دارد و برآوردی را که از این وسایل می‌کند شناخت. زیرا در نهایت، همین برآوردهاست که میدان امکانات برآمده از وضعیت کنش متقابلی را که این میدان در آن قرار دارد تعیین می‌کند. براین اساس، کنش به نتایج وضعیت مشروط‌کننده کنش قابل تبدیل نیست، اما از طرفی، بدیهی است که ترجیحات کنشگر و نیز وسائلی که در اختیار دارد از ساختارهای اجتماعی متأثرند.

اما منظور از گزارش‌دادن یک کنش چیست؟ وبر معتقد است: «منظور از گزارش‌دادن یک کنش، یعنی فهم آن» (وبر، ۱۳۸۰: ۱۶). معنای سخن وبر این است که جامعه‌شناس باید خود را به‌جای کنشگرانی بگذارد که می‌خواهد رفتار، عقاید و نگرش‌هایشان را مطالعه کند. بدیهی است بدین منظور باید درباره جامعه‌پذیر شدن آن‌ها، وضعیتی که در آن به‌سر می‌برند و ساختار میدان عملی که در آن به کنش و واکنش می‌پردازند اطلاعاتی کسب کرد. رابطه تفهم که می‌تواند میان مشاهده‌گر و کنشگر برقرار شود بی‌واسطه نیست. برقراری چنین رابطه‌ای مستلزم کوشش‌هایی برای کسب اطلاعات و فاصله گرفتن از جانب مشاهده‌گر است. یکی از پیامدهای اساسی مفهوم تفهم وبری این است که امکان دارد احساس کنیم معنای رفتار دیگری را می‌فهمیم در حالی که تفسیری که از آن می‌کنیم غلط است. فهم جامعه‌شناس یک بُعد اصلی تحلیل جامعه‌شناختی است، اما فقط یک بعد است. جامعه‌شناسی که به بازسازی ذهنیت کنشگران موضوع تحقیقش اکتفا می‌کند با این خطر روبه‌رو است که به‌دلخواه عمل کند و ذهنیت خود را فرافکنی کند. بنابراین، جامعه‌شناس باید حتی‌المقدور مفاهیم پیش‌ساخته‌اش را

بشناسد و مهار کند. با توجه به مباحث فوق در بررسی آرای صاحب‌نظران و استادان جامعه‌شناسی (جمعیت نمونه) که شامل پاسخ‌های آن‌ها به سؤالات مصاحبه این تحقیق^۱ است، تلاش کردیم از نگاه هنجاری فاصله بگیریم. همچنین جهت فهم دقیق ذهنیت کنشگران مورد مطالعه با نگاهی موشکافانه، انگیزها، ایده‌ها و اهداف این افراد را در بطن تجربه زیسته‌شان در ساختار آکادمی ایران مورد تأمل و بررسی قرار داریم تا از این طریق به فهمی از چیرستی جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران و منطق حاکم بر آن برسیم.

حاصل آنچه در بررسی‌ها و مصاحبه‌ها به دست آمده چنین است که استادان جامعه‌شناسی ایران پس از اتمام تحصیلات خود در مقطع متوسطه یا کارشناسی، با وجود دغدغه‌های ذهنی و اجتماعی خود که متأثر از اوضاع و احوال اجتماعی سیاسی، فضای روشنفکری غالب زمان و همچنین متأثر از روشنفکرانی چون دکتر شریعتی بوده است، جهت تحصیلات تکمیلی و با هدف آشنایی و شناخت بیشتر جامعه‌شناسی علمی و پارادایمی غرب، به خارج از کشور سفر کرده‌اند. ایشان در غرب با جامعه‌شناسی علمی و آکادمیک در قالب پارادایم‌ها و مکاتب معین با رویکرد و روش‌های مشخصی آشنا شده و آن را آموخته‌اند و با وجود امکانات و شرایط مناسب جهت اقامت و ادامه زندگی آکادمیک عزم خود را جزم کرده تا به ایران بازگشته‌اند تا بتوانند جامعه‌شناسی را با توجه به آموخته‌های خود در قالب پارادایم، مکتب و رویکردی خاص در ایران تأسیس یا متحول کنند. بنابراین در ابتدا هریک از ایشان با توجه به تحصیلات و همچنین نیاز آکادمی به استادان متخصص به طریقی وارد آکادمی شدند و پس از آن سعی کردند اهداف و ایده‌های خود را اجرایی کنند. ما این مرحله را مرحله ترجمه جامعه‌شناسی مبدأ می‌نامیم. مراد از ترجمه معادل‌یابی یا برگردان عبارات، معانی و مفاهیم یک زبان به زبان دیگر نیست، بلکه منظور از ترجمه به معنای آنچه پل ریکور مطرح می‌کند «بازسازی معرفت، میراث و تجارب زبان مبدأ در زبان مقصد است» (ریکور، ۱۳۸۶: ۷). این استادان سعی کردند با طرحی نو کار خود را آغاز کنند اما با ساختار متصلب آکادمی مواجه شدند. ساختاری که چنین فضایی را برای آنکه افراد بتوانند ایده‌های خود را جهت

^۱ گفتنی است که طرح اکثر پرسش‌های پژوهش مبتنی بر مطالعه دقیق کتاب‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های استادان منتخب بوده است.

تأسیس/تحول جامعه‌شناسی اجرا کنند ایجاد نمی‌کرد. از آنجا که این افراد به‌عنوان کنشگران آگاه این عرصه تمامی سرمایه و کارایی خود را در محقق کردن اهداف خود جستجو می‌کردند، نمی‌توانستند عقب‌نشینی کنند و به راه دیگری بروند - مراد از کنشگر آگاه، فردی است که نمی‌خواهد کارمند بوروکرات نهاد باشد تا به سهولت از ایده‌های خود دست بکشد و رویه‌ای را در پیش گیرد که سازمان به او دیکته یا القاء می‌کند - کنشگرانی که هریک ضمن آشنایی با جامعه‌شناسی جهانی خود نیز داعیه‌دار تأسیس جامعه‌شناسی‌اند و با هدف ایجاد علم جامعه‌شناسی با پارادایم یا طرح تحقیقاتی مشخص و رویکردها و روش معین به آکادمی ایران آمده‌اند. با این اوصاف، این افراد سعی می‌کنند در ابتدا با پذیرش نسبی شرایط سازمان آکادمی در آغاز، موقعیت خود را به‌عنوان یکی از کنشگران درون آکادمی تثبیت کنند تا به مرور زمان بتوانند با تغییر و تحولی که در ساختار ایجاد می‌کنند به اهداف غایی خود نزدیک شوند. بنابراین در ابتدا فرایند سیاست تطبیق و انطباق با محیط را برای بقا پیشه خود می‌کنند و این یعنی پذیرش نظم ساختار که شامل شیوه‌های تدریس و تحقیق و به‌طور کلی زندگی آکادمیک است. این افراد با پذیرش این شرایط در اصل خود را به‌عنوان یکی از عناصر، با نظم ساختاری غالب بر آکادمی منطبق می‌کنند. سازوکار حاکم بر شرایط فوق را می‌توان تقابل و تعامل نسبی عاملیت و ساختار نام نهاد. یعنی از سویی بین کنشگر و ساختار تقابلی در سطح ایده‌ها و اهداف وجود دارد، به این معنا که کنشگر با توجه به دانش خود دارای پارادایم و رویکرد معینی است (جدول ۴) و در نسبت و مقایسه وضع مطلوب جامعه‌شناسی که در ذهن دارد با وضعیت موجود جامعه‌شناسی در ایران به این نتیجه رسیده است که وضع موجود فاصله بسیاری با وضع مطلوب دارد (جدول ۱ و ۳)؛ بنابراین، وضعیت موجود مستلزم تغییراتی اساسی است و این در حالی است که ساختار حاکم بر آکادمی چنین تغییراتی را برنمی‌تابد. از سوی دیگر، تعامل بین ساختار و کنشگر مبتنی بر نیاز متقابلی است که عاملیت و ساختار را مجاب به همکاری دوسویه می‌کند. به عبارت دیگر، نیاز ساختار آکادمی به استاد مجرب و متخصص منجر به ارائه امتیازات و موقعیت‌هایی برای اوست و نیاز کنشگر به فضای آکادمی برای تحقق ایده‌ها و اهداف و تسهیل فعالیت‌های علمی و همچنین تثبیت و ارتقای موقعیت خود، در راستای مناسبات سازمان، او را مجاب می‌سازد که به نظم ساختار تن در دهد. پس از مدتی، کنشگر خود را مقیم آکادمی و سازمان قلمداد می‌کند و ضمن اینکه خود را بخشی از ساختار

می‌بیند آکادمی را نیز به‌نوعی موطن خود می‌داند. البته علی‌رغم موانع و نارسایی‌های موجود در آکادمی، کماکان در پس ذهن خود با مفاهیمی چون شرایط امتناع و تنگناهای معرفتی ساختار اندیشگی و ارائه راه‌حلی جهت خروج از این وضعیت درگیر است، که به دلیل قرار گرفتن و به نوعی پذیرش نظم پیش‌ساخته آکادمی - که به یک معنا و تاحدودی این نظم در این مرحله درونی شده است - فرصت و شرایط تأمل و تفکر درباره این سنخ موضوعات را مهیا نمی‌بیند. این در حالی است که کنشگر کماکان می‌بایست به رفتار سازمانی خود ادامه دهد. سازوکار استحاله کنشگر در ساختار زمانی خود را نمایان می‌سازد که کنشگر در مقام نماینده پاسخگو در مقابل پرسشگران از وضعیت ساختار آکادمی قرار می‌گیرد. فارغ از اینکه این پرسشگری از جانب چه گروه، نهاد، ساختار و اشخاصی باشد. حتی اگر پرسشگر خود درون نهاد باشد، پاسخ‌ها حول یک محور و با هدف دفاع از کیان جامعه‌شناسی ارائه خواهد شد. پرسش از چگونگی وضعیت جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران خواه از جانب فردی خارج از حوزه جامعه‌شناسی باشد که بنابر تأمل فلسفی در ساختار اندیشگی در ایران بخواهد کنشگران این عرصه را اصحاب ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه خطاب کند (طباطبایی)، خواه از جانب ساختارهای حکومتی و دولتی مورد مؤاخذه قرار بگیرد و متهم به کژکارکردی و... شود، یا از جانب فردی درون این حوزه متهم شود به تولیدکننده هرز که حاصل کار، جامعه‌شناسی نفرت‌انگیز باشد (اباذری)، واکنش کنشگر روشن است؛ بیان دستاوردها و عملکردهای جامعه‌شناسی جهت دفاع از ساختار و حفظ کیان آن. بنابرین، در این مرحله با وضعیت دوگانه‌ای مواجه هستیم که کنشگر از سویی به‌عنوان عضوی از ساختار در مقابل هر پرسشگری موضعی تدافعی به خود می‌گیرد، گویی که پرسش از ساختار پرسش از خود و به مخاطره افتادن موقعیت و جایگاه اوست. در چنین شرایطی کنشگر تا جایی که امکان دارد حتی با انکار برخی شواهد سعی در دفاع دارد (جدول ۲)، تا زمانی که در بن‌بست پرسش‌های اساسی محاصره شود. در این هنگام بهترین راه برای او استفاده از تکنیک فرافکنی است که معمولاً این فرافکنی‌ها به سوی دولت و ساختارهای کلان است. این موقعیت بهترین زمان برای جمع‌آوری داده‌های واقعی از زبان و بیان کنشگران جهت توصیف وضعیت موجود است (جدول ۳ و ۴). از سوی دیگر، این‌بار نیز جهت حفظ موقعیت و جایگاه خود نه در مقابل اغیار بلکه در برابر هم‌کیشان و همکاران خود که آن‌ها نیز به‌نوعی موقعیت مشابهی با فرد کنشگر

دارند، پرسشگری خود را از عملکرد آکادمی ادامه می‌دهد. پرسش‌هایی که بیشتر در سطح سازمان بوده و از گونه‌ای آسیب‌شناسی فراتر نخواهد رفت. آسیب‌شناسی در جای خود لازم و ضروری است، لیکن از این نکته نباید غافل شد که آسیب‌شناسی کردن یک پدیده به معنای پذیرش این منطق است که ما با یک پدیده ناقص و معیوب روبه‌رو هستیم که نیازمند آسیب‌شناسی است. در این لحظه کنشگر هم به جهت توجیه رفتار سازمانی خود و هم جهت مستثنی کردن خود از بدنه آکادمی، از طریق منطق گذار و هر توجیه دیگری دست به فرافکنی عظیم تری می‌زند و به‌طور عام جامعه و به‌طور خاص جامعه‌شناسی را در مرحله گذار تعریف می‌کند (جدول ۵). بدین صورت که علت اصلی ناقص بودن وضعیت موجود را ماندن در مرحله گذار، مرحله کودکی، نوجوانی، و جوانی که (در فرایند بودن) آن نیز طبیعی است می‌پندارد. این سازوکار را می‌توان به‌نوعی فاصله‌گرفتن از اهداف علم و حتی خود علم دانست چرا که دیگر پس ذهن کنشگر، تنها توجیه وضعیت موجود است و نه تولید علم. زمانی که کنشگر بحث گذار را مطرح می‌کند عملاً امکان ارزیابی از منظر علمی را از خود گرفته است. زیرا پیشاپیش پذیرفته است که با پدیده‌ای ناقص روبه‌رو بوده که باید آن را آسیب‌شناسی کند (جدول ۳ و ۴). آسیب‌شناسی کردن یک پدیده روشی غیرعلمی نیست، اما امکان طرح پرسش‌های اساسی را از کنشگر می‌گیرد. به عبارتی کنشگر به‌ناچار با نگاهی هنجاری به پدیده می‌نگرد و نمی‌تواند پرسش‌های اساسی تری را در مورد آن مطرح کند. پرسش‌هایی نظیر اینکه این آکادمی چیست؟ چگونه است؟ چه منطقی بر آن حاکم است؟ منطق امکان آن چیست؟ تولیداتش چیست و... در اینجا لازم است جهت فهم دقیق‌تر بحث، اندکی در مفهوم گذار تأمل کنیم. واژه «گذار» حاوی مضمونی بسیار مهم است که بررسی آن به فهم وضعیت حال کمک خواهد کرد.

به‌طور اساسی استفاده از عبارت «گذار به...» تنها پس از مواجهه با دنیای مدرن در مقام «دیگری» باب شد. در نتیجه، گذار در درون خود حاوی نوعی تغییر است. معتقد به گذار باور دارد که می‌باید از وضعی به وضعی دیگر تغییر کرد. می‌باید در «آنچه هست» دست برد و آن را به سود آنچه محقق نشده تغییر داد. اما آنچه در این میان اهمیت دارد این نکته است که برای تغییر از وضعی به وضعی دیگر، نیازمند آینده، به‌مثابه (چشم‌انداز) افقی برای حرکت هستیم. به عبارت دیگر، برای حرکت می‌بایست به سوی وضعیتی در حرکت بود که آن وضعیت خود را

در مقام آینده متجلی می‌کند. به این جهت است که ما برای تحلیل موقعیت کنونی، نیازمند دو متغیر اساسی هستیم، گذشته در مقام سنت از سویی و آینده در مقام طرح، افق یا چشم‌انداز از سویی دیگر. این سخن حاوی بحثی اساسی در اندیشه مدرن است که بنا بر آن، درک فرد از خود، درکی است که به واسطه امور دیگر پدید می‌آید. درک از خویشتن در درون خود مواجهه با دیگری را نیز دربردارد. چنان‌که هر سنجی از آگاهی، آگاهی از چیزی است. زمانی می‌توان از خود آگاهی سخن به میان آورد که «آگاهی از غیر» در میان باشد. تعیین حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز کاملاً به این عنصر وابسته است که یک فرهنگ، در مقابل فرهنگی دیگر قرار بگیرد و از آن طریق بتواند به خود بیندیشد و خود را متعین کند. بحث از گذار تنها می‌تواند در چنین فضایی فهمیده شود. زمانی که ایرانیان با غرب مدرن آشنا شدند توانستند از طریق آشنایی و ارتباط با غرب، به مثابه دیگری، به خود بیندیشند. بنابر این «خویش‌ادراکی» نه به عنوان امری فی‌نفسه بلکه در مواجهه با دیگری پدیدار گشت.

اما مطرح شدن آینده به دو صورت ممکن است. در صورت نخست، آینده با توجه به امکانات درون بود مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، هر فرهنگی، با توجه به شناختی که در جهت مواجهه خود با دیگر فرهنگ‌ها و نیز نسبت میان عناصر فرهنگی خود در مقام دیگری پدید می‌آورد، می‌تواند طرحی برای حرکت خود بریزد که مبنای انتخاب و در نتیجه حرکت است. این سنخ از آینده در مواجهه با دیگری برابر پدید می‌آید. در مورد دوم، فرهنگی در مواجهه با دیگر فرهنگ‌ها و فهم تمایز و فاصله‌ای که با آن‌ها دارد، طرح آینده به مثابه افقی برای انتخاب‌های خود را بنا می‌نهد. در این شکل دوم، فرهنگ مبدأ، یعنی فرهنگی که خود را در مقام مغلوب دیده، پروژه گذار را برای خود بازتعریف می‌کند. در حالی که در شکل نخست از مواجهه، آینده مفهومی بود که با توجه به امکانات درونی فرهنگ و به معنایی دقیق‌تر با توجه به سنت پی‌ریزی می‌شد. در نوع دوم، طرح‌ریزی آینده به مثابه «دیگری‌شدن» درمی‌آید و در نتیجه هیچ نسبتی با گذشته ندارد (در اینجا می‌توان نگاه اول را نگاه مبتنی بر رویکرد انتقادی و نگاه دوم را توسعه مبتنی بر الگوهای نوسازی نام گذاشت).

در اینجا لازم است اندکی درباره واژه سنت توضیح دهیم و نسبت آن را با گذار تعیین کنیم. در زبان‌های اروپایی برای واژه سنت از ترادیشن^۱ استفاده می‌شود. ریشه لاتینی ترادیشن

^۱ Tradition

به معنای انتقال ارث است و در اندیشه حقوقی و سیاسی به معنای آن چیزی است که متعلق به گذشته است، اما در اکنون موجود است. یعنی به معنای چیزی است که تحویل داده شده و به ما رسیده است. این امر در خود حاوی نوعی استمرار و تداوم است، تداومی که توانسته منطق درونی خود را کشف و آن را فهم کند. در نتیجه هر گذشته‌ای را نمی‌توان سنت نامید. سنت گذشته‌ای است که در اکنون حاضر است. توجه به سنت در اینجا نکته‌ای بنیادی را برای ما روشن می‌کند: در حالی که در مدل نخست، گذشته با آینده در ارتباط است و این در پی آن می‌آید و در واقع نوعی از تداوم در میان است، در مدل دوم، آینده ارتباطی منطقی با گذشته ندارد و اساساً تداومی وجود ندارد، چرا که اکنون گذشته نیز، ارتباطی با اکنون فعلی نداشت. از اینجاست که ما خود را همچون وارثان و میراث‌بران نمی‌شناسیم. این در حالی است که گذار در عین حال که معنایی ایجابی و مثبت در خود دارد و آن «دیگرشدگی» است، واجد معنایی سلبی نیز هست و آن «خودنبودگی» است. «گذار» همان‌قدر که چنگ انداختن به دیگری است، طرد کردن «خود» نیز هست. اگرچه خود تنها در مواجهه با دیگری می‌تواند متعین باشد، در این شکل از مواجهه، خویشن خویش دائم طرد می‌شود. به این دلیل که گذار به معنای تداوم یا تحول صرف نیست، بلکه در خود به معنای طرد آن چیزی است که نامطلوب است. محو بودن غیریت و دیگربودگی در این فرایند به نحو پیشینی شکست آن را در پی دارد، چرا که سنجی از آینده را با خود می‌آورد که واقعی مؤثر نیست. واقعیت مؤثر واقعی است که بتواند در امر اینجایی و این زمانی تحول پدید بیاورد، اما آینده در مقام غیریت و دیگربودگی بسیار ضعیف‌تر از آن است که بتواند در مقابل گذشته قد علم کند و در نهایت شکست خواهد خورد. نکته مورد توجه در بحث گذار این است که حتی در این بحث یعنی وضعیت گذار نیز دچار نوعی مانده‌گرایی شده‌ایم و در عین حال که دائماً در سطح عاملیت (کنشگران) در پی خارج شدن از وضعیت گذار هستیم، در سطح ساختار به نوعی خواهان حفظ وضع موجود هستیم. ساختار غالب سازوکارهای بازتولید خود را درون این نظم ساختاری کاملاً شناخته و با قدرت اعمال می‌کند، به‌طوری که توانسته کنشگران فعال این حوزه را با وجود دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضاد آن‌گونه درون خود جذب و هضم کند که در راستای اهداف و ارزش‌های غایی خود (ساختار) هدایت شوند. تبلور این منطق را می‌توان در سطوح مختلف سازمان آکادمی در ایران مشاهده کرد؛ با وجود آنکه اکثر استادان و

صاحب‌نظران این عرصه منتقد پوزیتیویسم رایج هستند، این رویکرد در نازل‌ترین وجه آن همچنان غالب است، ترویج نوعی فرمالیسم در آموزش و پژوهش، وضعیت بوروکراسی حاکم بر نظام آکادمیک، رابطه قدرت با حوزه‌های تولید دانش و جرگه‌گرایی‌های درون دانشگاه، و موارد بی‌شمار از این دست، محورهای تبلور منطق ساختار جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران است، به‌طوری که دیگر دانشگاه به‌عنوان نهاد تولید علم در ایران معنایی ندارد، هرچند نظام آکادمیک دچار بحران نیست. در واقع این نظام در درون خود آن‌گونه که باید به فعالیت خود ادامه می‌دهد لیکن هدفی جز بازتولید خود در سر ندارد. در نتیجه احساس بحرانی نیز به آن دست نمی‌دهد. کنشگر این ساختار نیز تن به برون‌بودگی داده و شارح دست‌چندمی از گفتمان‌هایی است که در غرب باب می‌شود. این نوع شارح‌بودن یعنی انحلال سوژه. در انحلال سوژه اساساً فاعل شناسایی شکل نمی‌گیرد که دست به کنش بزند پس مدام در حال واکنش است. در حالت واکنش، فاعل نمی‌تواند از موضوع فاصله بگیرد بنابراین یا در آن منحل می‌شود یا با آن دشمنی می‌ورزد و اساساً به واقعیات جامعه نمی‌پردازد و قصدی هم برای شناخت آن نخواهد داشت.

بر اساس یافته‌های این تحقیق، به نظر نمی‌آید که سنخ‌شناسی‌های رایج در مباحث «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» کمک چندانی به شناخت وضعیت موجود کنند.^۱ نتایج پژوهش ما حاکی از آن است که نمی‌توان استادان جامعه‌شناسی در ایران را درون سنخ‌های متفاوت قرار داد و به طبقه‌بندی و گونه‌شناسی آن‌ها پرداخت. یافته‌های تحقیق گویای آن است که اساساً در جامعه‌شناسی ایران یک سنخ بیشتر وجود ندارد و سنخ‌شناسی‌های موجود

^۱ از جمله می‌توان به سنخ‌شناسی جلالی‌پور اشاره کرد. او در بخشی از کتاب نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی (۱۳۸۷) تحت عنوان منتقدان نظریه‌های جامعه‌شناسی، به سنخ‌شناسی (سه گروه اصلی) منتقدان جامعه‌شناسی در ایران می‌پردازد. این سه گروه عبارت‌اند از: ۱. گروهی که در بررسی معرفت‌شناختی وضعیت ساختار اندیشه اجتماعی در ایران مشکل اساسی را فقدان مبانی و عدم شناخت منطق دوران جدید می‌دانند. ۲. گروهی که به خاستگاه جامعه‌شناسی به معنای غربی آن انتقاد داشته و مشکل جامعه‌شناسی در ایران را فقدان مبانی دینی و الهی آن می‌دانند. ۳. گروهی که از منظر جامعه‌شناسی انتقادی به نقد و بررسی جامعه‌شناسی در ایران پرداخته‌اند.

(سنخ‌شناسی جلائی‌پور و سایر سنخ‌شناسی‌های صورت گرفته) در نسبت با این پژوهش^۱ چندان معنادار نیستند و بیشتر از منظری بیرونی و با معیارهایی خارج از واقعیت جامعه‌شناسی در ایران تدوین شده‌اند. معیارهای تمایز به آن معنا در بین کنشگران وجود ندارد، کنشگران این عرصه، چه در موضع انتقادی و چه پوزیتیویسم، خواه مدافع جامعه‌شناسی اسلامی و خواه سکولار و... جملگی یک مسیر را طی کرده و حتی به یک روند تن در داده و به نتایجی مشابه رسیده‌اند.

سخن پایانی

در این پژوهش پروبلماتیک جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران از منظر جامعه‌شناسی معرفت و فراتحلیل برخی از مهم‌ترین آرای صاحب‌نظران عرصه جامعه‌شناسی که برخی از سرآمدان جامعه‌شناسی در ایران به‌شمار می‌آیند مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به نتایج، اساساً در جامعه‌شناسی ایران یک سنخ بیشتر وجود ندارد و سنخ‌شناسی‌های موجود در نسبت با این پژوهش چندان معنادار نیستند و معیارهای تمایز به آن معنا در بین کنشگران وجود ندارد، کنشگران این عرصه در مواضع مختلف جملگی یک مسیر را طی کرده و حتی به یک روند تن در داده (پذیرش منطق حاکم بر ساختار آکادمی) و به نتایجی مشابه رسیده‌اند. این پژوهش تنها نخستین گام برای ورود به این بحث است و به نظر می‌رسد در ادامه می‌بایست پژوهش‌های دیگری جهت شناخت بیشتر جامعه‌شناسی در ایران صورت گیرد. موضوعات زیر می‌توانند مباحث قابل اعتنائی باشند. ۱. پدیدارشناسی ذهن اصحاب علوم اجتماعی در ایران، به‌ویژه آن دسته از استادان جامعه‌شناسی که در این بررسی به‌عنوان کارمندان نظام آکادمی در ایران از آن‌ها نام برده شد، یعنی آن‌ها که سهم کثیری در بازتولید منطق حاکم بر ساختار آکادمی دارند. ۲. شرایط امکان علوم اجتماعی به معنای دانش انتقادی مبتنی بر فهم معنا. ۳. جامعه‌شناسی تاریخی نهاد علم در ایران.

^۱ از آنجا که پرسش اساسی این پژوهش پرسشی معرفت‌شناختی از چیستی پدیده جامعه‌شناسی در ایران و منطق حاکم و سازوکارهای بازتولید آن بود، بنابراین می‌بایست معیارهایی را مبنای کار قرار داد که درونی بوده و با پدیده بیگانه نباشند.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی در ایران، تهران: کلمه.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۴) علم و مدرنیته ایرانی: بنیادهای فکری و اجتماعی مدرنیته در ایران، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۹) «جامعه‌شناسی و چالش‌های آن طی نسل‌های متعدد»، مجموعه مقالات همایش مسائل علوم اجتماعی در ایران (اردیبهشت ۸۵)، تهران: جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۸) نظریه پردازی در جامعه‌شناسی، تهران: جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۵) «بررسی امکان وجود بحران در جامعه‌شناسی»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۲۹: ۲۸-۳۰.
- اباذری، یوسف (۱۳۷۷) خرد جامعه‌شناسی، تهران: طرح نو.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۲) «حل مسئله»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۱: ۳۰۳-۳۱۸.
- ادریسی، افسانه (۱۳۷۹-۷۸) بررسی محتوای مقالات جامعه‌شناختی مجلات و فصلنامه‌های علوم اجتماعی ایران از نظر جهت‌گیری تئوریک و روش‌شناختی سال‌های ۵۸-۷۸، دانشگاه آزاد، واحد تهران مرکز.
- ادیب حاج‌باقری، محسن و همکاران (۱۳۸۶) روش‌های تحقیق کیفی، تهران: بشری.
- ادیب حاج‌باقری، محسن (۱۳۸۵) روش تحقیق گراند‌تئوری راه و روش نظریه پردازی در علوم انسانی و بهداشتی، تهران: بشری.
- استراوس، آنسلم و جولیت کوربین (۱۳۸۵) اصول روش تحقیق کیفی نظریه‌مبنایی رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸) مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بودون، ریمون و فرانسوا بورکیو (۱۳۸۵) فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
- تنهایی، حسین ابوالحسن (۱۳۷۳) سیزده جستار در تاریخ جامعه‌شناسی، به کوشش جواد نکهت، اراک: فتح دانش.

- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۰) جستارهایی در جامعه‌شناسی معاصر، تهران: جامعه‌ایران.
- جلائی‌پور، حمیدرضا و جمال محمدی (۱۳۸۷) نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی، تهران: نی.
- ذاکری‌صالحی، غلامرضا (۱۳۸۴) درآمدی بر جامعه‌شناسی آموزش عالی، تهران: کویر.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۱) موانع رشد علمی در ایران و راه‌حل‌های آن، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ریکور، پل (۱۳۸۶) درباره ترجمه، اندیشه در عمل، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سرمه، زهره، عباس بازرگان و الهه حجازی (۱۳۷۶) روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، تهران: آگاه.
- سیلورمن، دیوید (۱۳۸۱) روش تحقیق کیفی در جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: تبیان.
- شارع‌پور، محمود و محمد فاضلی (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی علم و انجمن‌های علمی در ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۹) «خاستگاه جامعه‌شناسی در فرایند رشد عقلی‌گری»، نشریه کیهان فرهنگی، شماره ۱۶۴: ۵۹-۵۲.
- صدیق سروسناتی، رحمت‌الله (۱۳۸۰) «هم‌پژوهی و هم‌نویسی در ایران»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۸: ۸۹-۱۳۲.
- طباطبایی، جواد (۱۳۷۴) ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، تهران: طرح‌نو.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۴) تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا از نوزایش تا انقلاب فرانسه، بخش نخست: جدال قدیم و جدید، چاپ دوم، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۶) دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، چاپ هفتم، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۷) «ادعاینامه علیه روشنفکران»، هفته‌نامه شهروند امروز، سال سوم، شماره ۴۵.

- عبداللهی، محمد (۱۳۷۵) «جامعه‌شناسی در ایران، وضعیت آن در گذشته و حال و جایگاه و نقش آن در آینده»، علوم انسانی رهیافت، شماره ۳: ۸۷-۸۱.
- عبداللهی، محمد (۱۳۷۶) «مسائل روش‌شناسی در تحقیقات اجتماعی»، نامه انجمن جامعه‌شناسی، شماره ۲: ۱۲۶-۱۱۹.
- علیزاده، عبدالرضا، حسین اژدری‌زاده و مجید کافی (زیر نظر محمد توکل) (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی معرفت: جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی و معرفت‌های بشری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۸۷) فرهنگ و دانشگاه، تهران: ثالث.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۸۸) انسان‌شناسی مدرن در ایران معاصر، تاریخچه، مسائل و چالش‌ها، تهران: نسل آفتاب.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۰) علوم انسانی و اجتماعی در ایران: چالش‌ها، تحولات و راهبردها، تهران: نسل آفتاب.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) ارزیابی کیفیت آموزش عالی در ایران: کاربردی از "نظریه مبنايي" (GT)، تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) دانشگاه و آموزش عالی منظرهای جهانی و مسئله‌های ایرانی، تهران: نی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران: بررسی تاریخی آموزش عالی و تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مؤثر بر آن، تهران: رسا.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) علم و آموزش عالی در ایران: آنچه باید باشد و نیست، تهران: پایان.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) دانشگاه ایرانی و مسئله کیفیت: جستارگشایی برای نظام تضمین کیفیت آموزش عالی ایران بر اساس بررسی تطبیقی ۱۶ کشور جهان، تهران: آگاه.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۷۹) جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران، تهران: مدینه.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۵) تعاملات و ارتباطات در جامعه علمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- قائم‌مقامی، فرهنگ (۲۵۳۶) نقدی بر جامعه‌شناسی اثباتی، تهران: روشنگر.

کرایب، یان (۱۳۸۵) *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران: آگه.

گولد، جولوس و ویلیام کولب (۱۳۷۶) *فرهنگ علوم اجتماعی*، گروه مترجمان، تهران: مازیار.

ماهنامه مهرنامه (۱۳۸۹) شماره ۵، پرونده ویژه جامعه‌شناسی در ایران، سال اول.

مردی‌ها، مرتضی (۱۳۸۷) *فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماعی*، تهران: ثالث.

منصوری، رضا (۱۳۸۴) *ایران را چه کنم؟ ساماندهی و نابسامانی‌های توسعه علمی*، تهران: کویر.

میرسپاسی، علی (۱۳۸۱) *دموکراسی یا حقیقت، رساله‌ای جامعه‌شناختی درباره روشنفکری ایرانی*، تهران: طرح‌نو.

وبر، ماکس (۱۳۸۰) *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: مرکز.

Neuman, W. L. (1997) *Social Research Methods, Qualitative and Quantitative Approaches*, London: Allyn and Bacon.

Lakatos, Imre (1970) "Falsification and the Methodology of Scientific Research Programmes, in Imre Lakatos, *Science, Volume 4*, Cambridge: Cambridge University Press: 91-196.